

تست را بلبازمانها داری غمناکی
 ز کسب حرم دیدن رویتو میر
 لطیف اندام ما ز حال ما غافل نیست
 بهر منزل بود چو تار کوی چشمه اش
 بلب هر که برین خواب شور غمناک
 بیچاره عاری میکنند سر و عالم
 ز بهت که افکند
 محال است که از حصار
 چو خلد خانه امن از رخ تو فرزند
 طرادت خط فرودمان از ترسیدان
 نگاه بی کج رویت بکشد افکندم

نگاه حسرت لب تشنگان آب کز کبر
 که بر خیزد ز روی رنگ و نبال نظر کرد
 هو کرد نفس کرد چو از دلهما خبر کرد
 که از شهر تو کل سالک اسباب کسب کرد
 کفار جاه را مبادا خوش بدر کرد
 ز عالم بجز کرد چو از عالم خبر کرد
 از نظر کسب کسب و نون را
 خوبان دیده بر کبر
 کلی زمین مرا احتساب کشیدند
 بنفشه زار تو از آب تیغ فرم شد
 بدیده دست کجی همچو شکل عالم کرد
 سیلک سرخانه ز بفر ندارد
 کاهل چو سواد دل شکم سیر ندارد
 بستان صدی غیر کسب ندارد
 هر کس ز با نیت که تو بر ندارد
 نظاره ام است که تا میز ندارد
 موم دکرا نیت تو بر ندارد
 میدان جنوب جودین سیر ندارد

از جلوه

از جلوه عموار تو لطف قطع حیاتم
 غم نیت که از دیده حسرت زده رفیق
 دارد درگاه ما سنگ نشانی از سر مردان
 راز دل مشتاق تو محتاج دولت
 نترستی معمار بود سید بنا می
 چینی بدم مست که خواب نهادت
 ساخت خط پیمانهای نیت کم از بند
 سوکت ز شهادت
 طرف کلمه ام غیر
 از یاد عیش خاطر مفرده می شود
 ناز کسرت خاطر بطول زرب کج
 لعلت دیدک در سخن آید لب مرع
 سوکت شراب خور دنیا
 کز صد تمهت در نیت
 نامر امیلا تماشا ای خط جانان بود
 آسمان را سازد زود دم آسوده
 ضعف عشق و بیوه مغرور لیلی زنگ
 رسم آیین تکلف نیست ملک خلق را
 سوکت از معشوق مار دل کسب بود

آهسته فرام تو که شکمیر ندارد
 کای ورق آینه تصویر ندارد
 فی بینه ما و مره شیر ندارد
 قرآن خوب زبیر ندارد
 ویرانه من خوابش تعمیر ندارد
 صحای خیال ام بخیر ندارد
 یک سبز چو مینا شوکت کجی ندارد
 او میر سم اینک
 پر تبر ندارد
 داغ بسینه لاله پیر مرده می شود
 برون روم ز باغ که از زده می شود
 خاموش از حیا چوب مرده می شود
 کز جنایت بود
 خورده می شود
 سرده نظاره کرد امن ملکان
 خواب سینه سفال ز نیت کجی بود
 ساینه مجنون بچشم ساید ملکان
 رشته ز تار اینخاستن از ایمان
 آتش مارالسم پیر برین دامان بود